



<http://www.lahig.ir>

### مریم قربانی فر : شورشی آرمان خواه (درباره خسرو گلسرخی)

روز ۱۰ مهر ۱۳۵۲ سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) اعلام کرد ۱۲ نفر را که برای انجام سوء قصد علیه خانواده سلطنتی برنامه ریزی کرده بودند، بازداشت کرده است؛ بازداشتی که بعد از ۴۰ سال با دفاعیات خسرو گلسرخی در دادگاه همچنان پر از ابهام و در عین حال جذاب است. دفاعیات گلسرخی در دادگاهی نمایشی قرار بود برگ برنده حکومت پهلوی باشد، اما در نهایت باید پذیرفت تنها برنده آن دادگاه، گلسرخی بود. بازداشت شدگان که شامل گروهی از روزنامه نگاران و چهره های فرهنگی بودند، به اتهام تلاش برای ترور شاه و ربودن فرح و ولیعهد بازداشت شدند. اطلاعاتی ساواک این افراد را شامل طیفور بطحایی، خسرو گلسرخی، کرامت الله دانشیان، عباسعلی سماکار، رضا علامه زاده، رحمت الله جمشیدی، شکوه فرهنگ رازی، ابراهیم فرهنگ رازی، مریم اتحادیه، مرتضی سیاهپوش، منوچهر مقدم سلیمی و فرهاد قیصری که دارای زیربنای فکری مارکسیستی هستند، معرفی می کرد. اما از همه عجیب تر این بود: چرا گلسرخی که نه با سایر اعضای گروه که مدتی قبل بازداشت شده بود، نامش در کنار این بازداشت شدگان بیان شد و چرا در این میان او بود که به همراه کرامت الله دانشیان به اعدام محکوم شد؟

خسرو گلسرخی، شاعر و نویسنده، روز دوم بهمن ۱۳۲۲ در شهر رشت متولد شد. پدرش قدیر گلسرخی و مادرش شمس الشریعه وحید خورگامی، هر دو از روشنفکران و آزادیخواهان گیلان بودند. در حالی که کمتر از پنج سال داشت، پدر را از دست داد و بعد از مرگ پدر، مادرش، خسرو و برادر دوساله اش فرهاد را نزد پدر بزرگشان حاج شیخ محمد وحید که در قم می زیست برد. پدر بزرگ مرد مبارزی بود که در کنار میرزا کوچک خان جنگلی در نهضت جنگل جنگیده بود و بالطبع هنوز هم همان روحیه مبارزه در وجودش بود. خسرو در خانه پدر بزرگ تعلیم دید و تحت تاثیر نظرات او قرار گرفت و حتی شعرهایی به نام جنگلی ها و دامون را در این رابطه سرود (دامون به معنی پناهگاه و انبوهی سیاهی جنگل است). (در سال ۱۳۴۱ پدر بزرگش فوت کرد و آن زمان خسرو دوران تحصیل ابتدایی و متوسطه را در مدارس حکیم سنایی و حکیم نظامی به پایان رسانده بود و بعد از فوت پدر بزرگش باید چرخ معاش خانواده را می گرداند. او و برادرش فرهاد به تهران عزیمت کردند و در خانه ای کوچک در محله امین حضور سکنا گزیدند. او روزها کار می کرد و شبها درس می خواند. خسرو در این سالها از ادبیات غافل نبود و طی این سالها اشعار و مقالات و نقدهای بسیار بر آثار ادبی از سوی او با نامهای غیر واقعی و مستعاری چون دامون -خ، گ- بابک رستگار -افشین راد و خسرو کاتوزیان به چاپ رسید. در این زمان گلسرخی، با آموختن زبان فرانسه به طور کامل و زبان انگلیسی در دوره دانشگاهی، دست به ترجمه های ادبی نیز می زد.

کار جدی او در شعر از سال ۴۵ شروع شد. در سال ۴۸ در حالی که سردبیر بخش هنری کیهان بود با عاطفه گرگین، شاعر و نویسنده همفکرش ازدواج کرد. زندگی در کنار عاطفه و تاثیرپذیری از افکار او آثار گلسرخی را غنی تر کرد به طوری که دوران شکوفایی فکری و خلاقیت او در مطبوعات در سالهای ۴۸ تا ۵۱ است. در سال ۱۳۵۰، نوشته ای از او در ماهنامه نگین با سرنوشته "گرفتاری شعر در شبه جزیره روشنفکران" به چاپ رسید که بسیار گفت و گو برانگیز بود. گلسرخی در این نوشته شاعران آن روزگار را سرزنش می کرد که "شاعر که ناخواسته و نادانسته زیر نفوذ سیاست هنری روزگارش قرار گرفته است او از کلمات و شرایط عینی زندگی می ترسد. شاعر در مقام تولیدکننده ای تکیه زده که منطبق شدن کالایش با ضوابط جاری حتمی می نماید. آیا شعر نمی تواند دهان به دهان جریان و هستی گیرد و گردن نهادن به ایجاد آنگونه کالا ضرورت دارد؟ شاعر جاخالی کرده است. او گوشه نشین، حاشیه پرداز و منزوی شده، به متلاشی کردن نقش تاریخی شاعر و حقیقت شعر نشسته است. شاعر چون در کوران واقعیات نیست، چون در زندگی روزمره در میان مردم دیده نمی شود، شعر او نه رنگی از مردم دارد و نه رنگی از زندگی."

در مردادماه همان سال، بخش نخست نوشته دیگری از او با عنوان "سیاست هنر، سیاست شعر" در نگین به چاپ رسید. او در این نوشته گروهی از شاعران از فرنگ برگشته آن دوران را سوداگران هنر و عروسک‌های کوکی خواند و نوشت: "ما شاهدیم که این عروسکان کوکی! امشتی کلمات قصار از قلب پرعفونت سیاست هنر سوداگرانه حفظ کرده‌اند و هر جا که فرصتی دست می‌دهد، همان‌ها را تکرار می‌کنند: هنر مردم یعنی حرف مفت، حالا هنگام آن ست که در بند معماری شعر باشیم."

بخش دیگر این نوشته در شهریورماه در نگین چاپ شد. این مقاله سپس در کتابچه‌ای از سوی انتشارات (کتاب‌نمونه) به مدیریت بیژن اسدی‌پور منتشر شد و سپس ساواک از ادامه چاپ آن در نگین جلوگیری کرد. از دیگر نوشته‌های مهم گلسرخی در نگین، می‌توان به نوشته‌ی در پنجمین سالمرگ فروغ فرخزاد اشاره کرد. او در این باره نوشت: "او زیبایی را در بافت خشن زندگی جست‌وجو می‌کرد. شعر فروغ، شعرهای اجتماعی او، شاید مردمی‌ترین شعر روزگار ما باشد." هیچ اثری از گلسرخی در زمان حیاتش، به‌جز آنچه در مطبوعات انتشار یافت به‌صورت کتاب چاپ نشد و تنها چیزی که می‌توان به‌عنوان کتاب چاپ‌شده در میان نوشته‌های او سراغ گرفت، مقاله‌ای است با عنوان "سیاست هنر، سیاست شعر" این مقاله برای اولین بار به‌صورت جزوه از سوی انتشارات (کتاب نمونه) به مدیریت بیژن اسدی‌پور منتشر شد. بعدها کاوه گوهرین مجموعه آثار خسرو را در دو مجموعه به نام‌های "دستی میان دشمن و دل" و "من در کجای جهان ایستاده‌ام" چاپ کرد که این دفتر نیز در آن است. خسرو برای چاپ کتاب‌هایش با (کتاب نمونه) قرارداد بسته بود که به انجام نرسید و بعدها یکی از این دو مجموعه، با نام انتخابی خود گلسرخی "ای سرزمین من" چاپ شد. انتخاب نام "پرنده خیس" برای مجموعه دوم به توصیه عمران صلاحی انجام شده است. عمران صلاحی و بیژن اسدی‌پور که از دوستان گلسرخی بودند تاکید کرده‌اند که خسرو قصد داشت این نام را بر مجموعه‌ای از شعرهایش بگذارد. او چهارسال در کنار همسرش زندگی کرد و ثمره این ازدواج فرزندی به‌نام دامون بود. عاطفه گرگین سال‌ها بعد در گفت‌وگویی دو قهرمان ذهنی خسرو گلسرخی را چه‌گوارا و میرزا کوچک‌خان‌جنگلی عنوان کرد و در ارتباط با نوع فعالیت خود و خسرو نیز گفت: "ما اصلاً فکر نمی‌کردیم چنین اتفاقی بیفتد. چون کاری نمی‌کردیم. فعالیت ما فرهنگی بود. ما فقط می‌نوشتیم. نمی‌دانم چه‌جوری همه‌چیز دست به دست هم داد تا خسرو اونجوری برود و من بمانم و بچه هم چندسال با خانواده زندگی کند تا من آزاد شوم. کار ما نوشتن بود و چاپ کردن آن. اما این کار ما هدفمند بود. هدفمان هم این بود که از همان‌موقع باید آزادی برای همه باشد تا کسی از چیزی نترسد. نویسنده از چاپ کتابش نترسد. وقتی می‌دیدیم برای چنین چیزی هم آزادی نداریم، دنبال به‌دست‌آوردن همان بودیم. یعنی سعی می‌کردیم به هر قیمتی شده چیزهایی که می‌خواهیم بنویسیم و چاپ کنیم. حتی به‌صورت پنهان. به نظر من یک روشنفکر باید جهت‌گیری مشخص داشته باشد و ما به هنر برای هنر اعتقاد نداشتیم. دنبال چاپ آثار کسانی هم بودیم که دنبال هنر متعهد باشند. اما به نظر خودمان حرف از هنر و ادبیات‌متعهدزدن چنین تاوانی نداشت. خسرو وقتی زندان بود برای من پیغام فرستاده بود که به عاطفه بگویند اینها هیچی در پرونده من ندارند و احتمالاً من حتی زودتر از تو آزاد می‌شوم و می‌روم از دامون نگهداری می‌کنم تا تو بیایی. اما وقتی شکوه فرهنگ را دستگیر کردند، حرف‌هایی که او در زندان زد برای خسرو چنان پرونده‌ای ساخت که اعدامش کردند."

## دستگیری و انتخاب سخت

خسرو گلسرخی در 10 مهر سال 1352 دستگیر نشده بود بلکه وی مدتی پیش از آن بازداشت شده بود و تنها نامش در اعلامیه ساواک در روزنامه‌ها در کنار سایر اسامی قرار گرفت. علت دستگیری وی عضویت در محفلی بود که در زمان دستگیری، یک‌سال بود از این محفل جدا شده بود. او خود در زندان گفته بود که در اوایل ورود به آن محفل متوجه شده است که آنچه در این محفل بیان می‌شود جز حرف و خیالبافی و احیاناً چپ‌روی‌های نمایشی و خطرناک هیچ نیست. در آغاز ورود به آن جمعیت کذایی برای اینکه همسر و تنها پسرش را از این گرداب دور کند، ظاهراً از خانواده خود برید و با عاطفه گرگین تباری کرد و کوشید تا در انظار این‌طور جلوه دهد که به‌علت اختلاف و عدم تفاهم جدا از خانواده خود زندگی می‌کند و این رشته خانوادگی در حال گسستن است. عاطفه در این ظاهرسازی مصلحتی او را یاری می‌داد. مدتی بعد از دستگیری گلسرخی، عاطفه گرگین نیز دستگیر و در دادگاه نظامی به چهارسال زندان محکوم شد. با به‌زندان‌افتادن او، سرپرستی دامون به برادر خسرو، یعنی فرهاد گلسرخی سپرده شد. (هم‌اکنون دامون همراه مادرش در پاریس زندگی می‌کند) اما اتفاقی که به‌خاطر آن خسرو گلسرخی در مقابل جوخه اعدام قرار گرفت، نه عضویت در محفل کتابخوانی و نوشتن؛ که حادثه‌ای بود که وی اصلاً نمی‌توانست در آن دخالتی داشته باشد. سال 1352 کرامت‌الله دانشیان با همراهی گروهی 12 نفره تصمیم می‌گیرد رضا پهلوی، فرزند شاه وقت ایران را گروگان بگیرد و در مقابل آن درخواست آزادی زندانیان سیاسی را مطرح کند. ماجرا از این قرار بود که سماکار و علامه‌زاده که از کارمندان تلویزیون بودند و گرایش مارکسیستی داشتند، طرحی را میان خود مطرح می‌کنند که با مخفی‌کردن سلاح در دوربین فیلمبرداری تلویزیون و واردکردن آن به مراسم جشن سینمای کودک و نوجوان، فرح یا ولیعهد را که در برنامه شرکت می‌کردند گروگان بگیرند و آزادی زندانیان سیاسی را طلب کنند. سماکار از دوستش بطحایی می‌خواهد که برایشان اسلحه تهیه کند و بطحایی که خود با دانشیان، شکوه و ابراهیم فرهنگ، اتحادیه، جمشیدی و سیاهپوش گروهی برای مطالعات مارکسیستی تشکیل داده بود، پیشنهاد سماکار را می‌پذیرد. کرامت دانشیان سعی می‌کند از طریق رابطی که او را از زندان می‌شناخته یعنی امیر فطانت با سازمان چریک‌های فدایی خلق تماس گرفته و اسلحه‌های مورد نیاز را تهیه کند. امیر

فطانت بدون آنکه دانشیان از آن آگاهی داشته باشد، در هنگام گذراندن دوران زندان، با ساواک شروع به همکاری کرده و عملاً به یکی از مهره‌های آنان تبدیل شده بود. فطانت پس از آگاهی‌اش از قضیه گروگانگیری، اطلاعات لازم را در اختیار ساواک می‌گذارد. ساواک ترتیبی می‌دهد که اسلحه‌ای در اختیارشان گذاشته شود و سپس در حین اجرای برنامه دستگیر شوند، اما عضو گروه، برای تحویل گرفتن اسلحه سر قرار حاضر نمی‌شود. آنچه دانشیان نمی‌دانست این بود که امیرحسین فطانت، متعهد به همکاری با ساواک است. فطانت که خود را رابط دانشیان با چریک‌های فدایی خلق معرفی می‌کرد مدت‌ها بود که عامل نفوذی ساواک محسوب می‌شد و دانشیان حتی تا زمان مرگ نیز از این راز دوست صمیمی خود باخبر نشد. در نهایت طرح گروگانگیری که گردانندگان اصلی آن خود ساواک بودند لو می‌رود و همه اعضای گروهی که قصد این گروگانگیری را داشتند، بازداشت می‌شوند.

خسرو گل‌سرخی در 29 بهمن 1352 به جرم شرکت در طرح گروگانگیری رضا پهلوی باوجود اینکه به‌خاطر بودن در زندان ساواک هرگز نمی‌توانست چنین کاری را انجام دهد و صرفاً به‌خاطر دفاع از عقایدش در دادگاه نظامی به اعدام محکوم و در میدان چیتگر تیرباران شد. در حقیقت خسرو گل‌سرخی تا زمانی که برای بازجویی می‌رود اصلاً از ماجرای گروگانگیری اطلاعی نداشته است و نمی‌دانسته که تعدادی از دوستانش قصد انجام چه کاری را داشته‌اند.

## دادگاه و میراث گل‌سرخی

آنچه اکنون پس از گذشت 40 سال از دادگاه خسرو گل‌سرخی به نظر می‌رسد این است که محاکمه این گروه، تلاشی از جانب ساواک بود تا خطر مخالفان حکومت را بزرگ جلوه داده و با تبلیغات، به یک جنگ روانی موفقیت‌آمیز، علیه جنبش‌های در حال شکل‌گیری دست بزند. محاکمه این افراد در یک دادگاه نظامی در اواخر سال ۱۳۵۲، برگزار شد و در ناباوری همگانی از تلویزیون ملی اجازه پخش یافت. اما نتیجه تصمیم برای پخش این محاکمه‌ها به یک جنجال بزرگ تبدیل شد.

تعدادی از اعضای گروه به اتهامات خود که مدارک ناچیزی برای آن وجود داشت، اعتراف کرده و از شاه طلب بخشش کردند. اما در این میان پنج‌نفر شامل گل‌سرخی، دانشیان، طیفور بطحایی، عباسعلی سماکار و محمدرضا علامه‌زاده، حتی پس از شکنجه شدید، حاضر به اعتراف نشدند. به نظر می‌رسد گل‌سرخی ساواک را فریب داده باشد. گل‌سرخی و دانشیان از این واقعیت که جریان دادگاه از تلویزیون پخش می‌شود استفاده کردند و به‌جای اعتراف به اتهام موردنظر، رژیم را در تلویزیون ملی وقت و در مقابل افکار عمومی تقبیح و محاکمه کردند. آنان حاضر به طلب بخشش از شاه نشدند و در اقدامی عجیب بدون سیر مراتب قانونی اعدام شدند. جسارت گل‌سرخی در دفاع از خویش و نهایتاً اعدام او، ستایش و محبوبیت بسیاری در سطح جامعه، حتی در بین افرادی که خط فکری سیاسی او را نمی‌پسندیدند، به ارمغان آورد. او در بخشی از دفاعیاتش در دادگاه شاه گفت: "من که یک مارکسیست -لنینیست هستم برای نخستین‌بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستجو و آنگاه به سوسیالیسم رسیدم." گل‌سرخی در یکی از به‌یادماندنی‌ترین بخش‌های دفاعیه خود گفت: "زندگی مولا حسین نمودار زندگی اکنونی ماست که جان‌برکف، برای خلق‌های محروم میهن خود در این دادگاه محاکمه می‌شویم. او در اقلیت بود و یزید، بارگاه، قشون، حکومت و قدرت داشت. او ایستاد و شهید شد. هرچند یزید گوشه‌ای از تاریخ را اشغال کرد، ولی آنچه که در تداوم تاریخ تکرار شد، راه مولا حسین و پایداری او بود، نه حکومت یزید. آنچه را که خلق‌ها تکرار کردند و می‌کنند راه مولا حسین است. و ما نیز چنین اسلامی را اسلام حسینی و اسلام علی را تایید می‌کنیم."

در بخشی از همین دادگاه -که بعدها همواره ساواک پخش آن از تلویزیون ملی و حضور خبرنگاران مطبوعات در جلسات آن را اشتباه بزرگ نامید - او وارد مجادله‌ای لفظی با قاضی شد.

خسرو گل‌سرخی: من به‌خاطر جانم چانه نمی‌زنم، زیرا فرزند خلق مبارز و دلاور هستم. سرهنگ غفارزاده، رییس دادگاه: فقط از خودتان دفاع کنید. حاشیه‌رفتن و تبلیغات مرامی را کنار بگذارید. گل‌سرخی: از حرف‌های من می‌ترسید؟ سرهنگ غفارزاده با عصبانیت: به شما دستور می‌دهم ساکت شوید. بنشینید! خسرو گل‌سرخی با صدایی بلندتر: به من دستور ندهید. بروید به سرخوخته‌ها و گروهیان‌هایتان دستور بدهید. خیال نمی‌کنم صدای من آنقدر بلند باشد که بتواند وجدان خفته‌ای را بیدار کند. خوف نکنید. می‌بینید که در این دادگاه به‌اصطلاح محترم هم سرنیزه‌ها از شما حمایت می‌کنند. عباس سماکار بعدها درباره تحلیل ساواک از دادگاه بازداشت‌شدگان سال ۵۲ می‌گوید: "حدس ساواک در اون‌موقع این بود که هیچ‌کدام از ما مقاومت چندانی در دادگاه نکنیم و این ماجرا با خوبی و خوشی و با دادن چندتا حکم اعدام در مرحله اول و بعد هم بخشش شاهانه و محکومیت‌های 10، 15 ساله و پایین‌تر و بعد از چندسال هم آزادکردن، یک وجه انسانی به رژیم بده که حتی کسانی‌رو که نسبت به جان شاه سوءقصدکردن چندان در زندان نگه نداشته و آزادشون کرده. علت این برداشت ساواک هم این بود که در وهله اول همونطور که گفتم تعداد زیادی از اعضای گروه ما از خودشون ضعف نشان دادند و فوراً اعتراف کردند. یعنی بیشتر از همه ایرج جمشیدی و شکوه فرهنگ و ابراهیم فرهنگ و مریم اتحادیه و مرتضی سیاهپوش جزو کسانی بودند که خیلی زود وادادند. ساواک حدس می‌زد که مقاومت در دادگاه حداکثر توسط یکی، دونه‌نفر صورت بگیره. به‌خصوص روی کرامت دانشیان زیاد حساب می‌کرد. چون که کرامت در مقابل توهین‌های بازجوها دست به مقابله زده بود. در مورد خسرو گل‌سرخی ساواک چون فکر

می‌کرد که خسرو در هیچ‌کدام از این طرح‌ها شرکت نداشته، حداکثر مقاومتش یک دفاع حقوقی باشه که بگه من اصلاً شرکت نداشتم و این حرف‌ها بیخوده."

عباس سماکار در رابطه با علنی‌شدن دادگاه‌ها می‌گوید: "تا مقطع دادگاه که کسی باز فکر نمی‌کرد به اون شکل علنی بشه، این موضوع در سطح یکی از پرونده‌های موجود قلمداد می‌شد. انگیزه ساواک هم برای علنی‌کردن جریان دادگاه چیزی جز همون عدم مقاومت اکثر اعضای گروه که گفتم، نبود. اما اگر مقاومت واقعا جانانه خسرو گلسرخی و کرامت دانشیان نبود، هم ساواک به اهدافش نزدیک می‌شد و هم جامعه به یقین در مورد حدسش در مورد ما و ماهیت این پرونده می‌رسید." در جریان محاکمات دستگیرشدگان در دادگاه اول، هفت‌نفر به اعدام (گلسرخی، دانشیان، سلیمی، طحایی، سماکار، علامه‌زاده، جمشیدی)، دونفر به پنج‌سال حبس (تحدیه، سیاهیوش) و سه‌نفر به سه‌سال حبس (میرزادگی، فرهنگ، قیصری) محکوم می‌شوند. در دادگاه تجدیدنظر که در دوم بهمن‌ماه 1352 تشکیل شد، حکم اعدام دونفر از محکومان دادگاه اول یعنی سلیمی به 15 سال و جمشیدی به 10 سال تغییر پیدا کرد و پنج‌نفر از متهمان (طحایی، گلسرخی، دانشیان، سماکار و علامه‌زاده) همچنان به اعدام محکوم شدند. به فرمان شاه که در روزنامه‌های روز 28 بهمن‌ماه 1352 انتشار یافت. سه‌نفر از محکومان (طحایی، سماکار و علامه‌زاده) از اعدام عفو و به حبس ابد محکوم شدند. حکم اعدام دانشیان و گلسرخی هیچ تغییری نکرد و آنان در بامداد 29 بهمن 1352 در مقابل جوخه اعدام قرار گرفتند. محبوبیت گلسرخی و دانشیان ترس ساواک را برانگیخت. آنها از او تقاضای ندامتنامه می‌کنند تا در نتیجه دادگاه تخفیف دهند. او می‌گوید: "هیچ‌کس از زندگی در کنار زن و فرزند گریزان نیست. من مثل هر انسانی زندگی را دوست دارم و دوست دارم مثل هر پدری رنگ چشمان فرزندم را ببینم اما راهی را که انتخاب کرده‌ایم باید به پایان ببریم. مرگ ما حیات ابدی است ما می‌رویم تا راه و رسم مبارزه بماند اگر من ندامتنامه بنویسم کمر مبارزان را خرد نکرده‌ام؟" در نهایت وی حتی نمی‌پذیرد که فرزندش دامون را ببیند و در سحرگاه 29 بهمن بدون دیدار با همسر و تنها فرزندش در میدان چیتگر تهران مقابل جوخه اعدام قرار می‌گیرد.

• روزنامه شرق، شماره 2129، 10 مهر 1393

